

بررسی چرایی و چگونگی احیای پوپولیسم در دموکراسی‌های غربی (با تأکید بر پیروزی دونالد ترامپ)

سارا فلاحی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۶/۲۱)

چکیده

نوشتار حاضر در پی بررسی چرایی و چگونگی ظهور موج جدید پوپولیسم در برخی کشورهای غربی از جمله آمریکا است. افزایش حمایت‌های مردمی از احزاب و رهبران پوپولیست در غرب که ظهور ترامپ و پیروزی وی در سایه شعارهای پوپولیستی مهم‌ترین نماد و نشانه آن است، صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی را بر آن داشته است که این پدیده مهم را از زوایای مختلف بررسی کنند. ادعای نوشتار حاضر این است که بی‌عدالتی و نابرابری‌های اقتصادی در کنار تبعیض فرهنگی و مقاومت ارزش‌های سنتی در غرب، مهم‌ترین عوامل محبوبیت مردمی احزاب و رهبران پوپولیست است؛ به طوری که ترامپ به‌عنوان رهبر یک جنبش پوپولیستی که اعضایش مردم عادی آمریکا بودند، توانست با استفاده از شرایط اقتصادی و فرهنگی حاکم بر آمریکا و در سایه شعارهای پوپولیستی به قدرت برسد. با توجه به اینکه تحقیق حاضر، تحقیقی کیفی است، روش آزمون ادعاهای آن توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی

بی‌عدالتی اقتصادی، تبعیض فرهنگی، ترامپ، پوپولیسم، دموکراسی.

مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و پیروزی دونالد ترامپ در آن موجب شد بیشتر صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی به‌سختی ظهور ترامپ و ورودش به کاخ سفید را درک کنند. پیروزی ترامپ در کنار افزایش محبوبیت احزاب افراطی و رادیکال در اروپا سبب شده است تا بسیاری از تحلیل‌گران از شکل‌گیری موج نوین جنبش پوپولیسم در دموکراسی‌های غربی سخن بگویند. نخست‌وزیری بوریس جانسون در انگلستان نیز که از سیاستمداران نژادگرا و افراطی انگلیس است و بسیاری او را ترامپ ثانی می‌نامند، تحلیل مذکور را بیش از پیش منطقی و قابل استناد می‌کند.

در دو دهه گذشته محبوبیت احزاب پوپولیست در برخی کشورها، افزایش پیدا کرده است، کرسی‌هایی در مجالس مقننه به‌دست آورده‌اند، در قوه مجریه وارد شده‌اند و در عرصه سیاسی کشورهای خود توازن قدرت برقرار کرده‌اند. برای مثال در چند سال اخیر شاهد دستاوردهای درخور توجهی برای حزب مردم سوییس^۱، حزب آزادی اتریش^۲، حزب آزادیخواهان سوئد^۳، حزب سپیده‌زین یونان^۴ و حزب مردم دانمارک^۵ بودیم. دو اردوگاه راست و چپ نگران محبوبیت مارین لوپن^۶ رهبر جبهه ملی^۷ فرانسه، لیگ شمال مائو سالوینی^۸ ایتالیایی و حزب «برای آزادی» خیرت ویلدرز^۹ سیاستمدار افراطی هلند هستند. در اروپای شرقی، موفقیت حزب نئوفاشیست جوبیک^{۱۰} در مجارستان، سبب شد تا حزب فیدز^{۱۱} نیز بیشتر به سمت راست متمایل شود و این مسئله موجب شد که آنها مانعی در برابر سیل مهاجران به اروپا ایجاد کنند. این فقط مختص اروپا نیست، بلکه در آمریکای لاتین هم رهبران پوپولیست در بین چپ‌گرایان اقتصادی ظهور کرده‌اند. برای مثال بعد از هوگو چاوز^{۱۲}، نیکلاس مادورو^{۱۳} در ونزوئلا و اوا مورالس^{۱۴} در بولیوی در زمره این رهبران هستند (Remmer, 2012: 972-974).

1. Swiss peoples party
2. Austrian Freedom party
3. Swedish Democrats
4. Greece's Golden Dawn
5. Danish peoples party
6. Marine Le pen
7. Front National
8. Matteo Salvini's Northern
9. Geert Wilders's party for Freedom
10. Neo-fascist Jobbik party
11. Fidesz
12. Hugo Chavez
13. Nicolas Maduro
14. Evo Morales

رهبران پوپولیستی مانند دونالد ترامپ، مارین لوپن، نوربرت هافر^۱ رهبر حزب راست افراطی اتریش، نایجل فراج^۲ رهبر حزب استقلال انگلیس و خیرت ویلدرز رهبر حزب افراط‌گرای «آزادی» هلند، در کشورهای زیادی مشهورند و الگوهای موجود رقابت حزبی را در جوامع کنونی غربی تغییر داده‌اند. کاس مود معتقد است که هرچند در زمینه تأثیرات احزاب پوپولیست اغراق شده است، با این حال آرا و کرسی‌های زیادی را در پارلمان‌های کشورهای مختلف به دست آورده‌اند (De Lange, 2012: 918-899). آنها در بیش از ۱۱ دموکراسی غربی از جمله اتریش، ایتالیا، سوئد، مجارستان، سوئیس، دانمارک، فرانسه و ... وارد ائتلاف‌های دولتی شده‌اند و میانگین سهمشان از آرای مردمی و کرسی‌های انتخاباتی در مجالس قانونگذاری نسبت به دهه ۱۹۶۰ دو برابر شده است؛ یعنی از ۵/۱ درصد به ۱۳/۲ درصد رسیده است (Poring & Manow, 2016).

افزایش محبوبیت احزاب و گروه‌های پوپولیست و رشد گرایش‌های نژادپرستانه و بومی‌گرا در بسیاری از دموکراسی‌های غربی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن است. با توجه به خطرهای رشد پدیده مذکور برای دموکراسی و مدنیت حاصل از آن، مطالعه حاضر در پی بررسی چرایی و چگونگی رشد پوپولیسم در غرب است. با توجه به اینکه دونالد ترامپ نیز بر همین بستر به پیروزی رسید، از این رو مطالعه حاضر ادعای خود را با تأکید بر عوامل موفقیت دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزمون خواهد کرد.

چارچوب نظری

در زمینه مفهوم دقیق پوپولیسم تعابیر و تعاریف زیادی وجود دارد و تلاش‌های متعددی برای شناسایی احزاب و جنبش‌های سیاسی که در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند، صورت گرفته است.

مؤلفه‌های مختلفی را می‌توان برای پوپولیسم مطرح کرد. بعضی آن را به‌عنوان یک مدل رهبری یا حکومت، بعضی به‌مثابه یک ایدئولوژی و برخی به‌منزله گفتمان به آن نگاه می‌کنند. در تئوری لاکلائو، پوپولیسم نوعی تفسیر است که «مردم» آن را شکل می‌دهند. این گفتمان پوپولیسم است که به این موضوع امکان می‌دهد که خواسته‌های متضاد ایجاد شود (Laclau, 1977: 165). با این حال معمولاً پوپولیسم به‌عنوان فلسفه‌ای فهمیده می‌شود که عقل و فضیلت مردم عادی (اکثریت خاموش) را بیشتر از حاکمان مستقر می‌داند. پوپولیسم خشم و بدبینی عمیقی نسبت به اتوریته‌های موجود مانند بانک‌های بزرگ، شرکت‌های چندملیتی،

1. Norbert Hofeer

2. Nigel Farage

صاحب‌نظران رسانه، سیاستمداران منتخب، نخبگان روشنفکر، مقامات دولتی، کارشناسان علمی و ثروتمندان برجسته ابراز می‌کنند. در واقع پوپولیسم مردم‌عادی را ذاتاً خوب و معقول می‌داند و آنها را برتر از نخبگانی که در عرصه قدرت و سیاست هستند، در نظر می‌گیرد (Canovan, 1981: 28-29).

رهبران و احزاب پوپولیست شعارهای خود را به‌گونه‌ای ترسیم می‌کنند که توده مردم را تحت تأثیر قرار دهند و در پی مهندسی افکار عمومی و قرار دادن آنها در برابر سیستم مستقر سیاسی‌اند.

پوپولیسم سبکی از سیاست است که «مردم» را به جان «هیأت حاکمه» و سردمداران حکومت می‌اندازد و ظهور آن هشدار است درباره اینکه سیاست‌های رایج به بن‌بست رسیده و مشکلات در حال خروج از کنترل سیستم مستقر است. پوپولیسم منطقی سیاستی است که محور آن جدایی عمیق مردم از طبقات حاکم است (جودیس، ۱۳۹۵).

به‌منظور بیان درون‌مایه‌های اصلی پوپولیسم، می‌توان به مخالفت با وضعیت موجود، اقتدارگرایی و بومی‌گرایی به‌عنوان سه عنصر اساسی پوپولیسم اشاره کرد (Mudde, 2007). افزایش شکاف‌های اقتصادی و نابرابری‌های طبقاتی در کنار بحران‌های هویتی و فرهنگی می‌تواند به رشد احزاب و گروه‌های پوپولیستی بینجامد.

برخی صاحب‌نظران سیاسی معتقدند که موج جدید پوپولیسم در غرب، منعکس‌کننده افزایش نابرابری اقتصادی و اجتماعی در جوامع مرفه است. البته این استدلال ریشه‌های تاریخی طولانی دارد. برای مثال در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و در روایت‌های کلاسیک، اصطلاح پوپولیسم توسط سیمور مارتین لیپست^۱ و دانیل بل^۲ پدران جامعه‌شناسی، برای توضیح فاشیسم در آلمان، پوژادیسیم^۳ در فرانسه و مرکانتلیسم در آمریکا به‌کار می‌رفت. هر کدام از این جنبش‌ها به‌عنوان واکنشی اقتدارگرایانه علیه مدرنیته، شکل گرفت و اغلب از حمایت متمرکز بورژوازی کوچک، کارآفرینان کوچک، مغازه‌داران، تاجران، صنعت‌کاران خودکفا و کشاورزان مستقل برخوردار بود (Lipset, 1960: 175).

برخی دیگر نیز ضمن پذیرش استدلال لیپست و بل معتقدند جنبش‌های افراطی در جوامع امروز افزایش پیدا کرده‌اند و هر روز بر محبوبیت آنها افزوده می‌شود. این گروه بر این باورند که جنبش‌های افراطی برای افراد ناراضی، بدون تکیه‌گاه، شکست‌خورده، بی‌سواد، سنتی، اقتدارگرا، دچار انزوای اجتماعی و کسانی که دچار بی‌عدالتی اقتصادی شده‌اند، جذابیت دارند

1. Symon Martin Lipset
2. Daniel Bell
3. Poujadism

(Sauer, 1967: 404-424). به عبارت دیگر، بستر رشد جنبش‌های پوپولیستی و افراطی، طبقاتی از جامعه هستند که به علت نابرابری‌های موجود، در حاشیه اجتماع قرار گرفته‌اند.

در تحلیل‌هایی که در خصوص احزاب پوپولیست می‌شود، آنها را به شکل‌ها و عناوین مختلف طبقه‌بندی می‌کنند؛ گروهی به لحاظ ایدئولوژیک این احزاب را طبقه‌بندی کرده و از عناوینی چون راست افراطی^۱ و راست رادیکال^۲ برای آنها استفاده می‌کنند (Kitschelt & Mcgann, 1997). برخی نویسندگان نیز از اصطلاح نئوفاشیست^۳ برای این احزاب استفاده می‌کنند که به طور ضمنی آنها را به فاشیسم تاریخی ایتالیا و آلمان پیوند می‌دهند. گروه سوم از عناوینی چون راست پوپولیست^۴ و پوپولیست دست راستی^۵، راست رادیکال پوپولیست^۶ یا پوپولیست دست راستی رادیکال^۷ برای این احزاب استفاده می‌کنند و در نهایت اصطلاحاتی که کمتر رایج است و این احزاب با آنها شناخته می‌شوند، اصطلاحاتی مانند احزاب ضد سیستم سیاسی مستقر^۸ و احزاب ضد مهاجرت^۹ است (Widfeldt, 2010: 9-10).

اغلب تحلیل‌هایی که در گذشته مطرح می‌شد، احزاب پوپولیست اروپا را وابسته به جناح راست می‌دانست. اما امروزه این نسبت که تاکنون به رسمیت شناخته شده است، دیگر نمی‌تواند تمام ابعاد احزاب پوپولیست را در دنیا نشان دهد (Aytac & Onis, 2014: 41-49).

در مورد اینکه در کنار راست پوپولیسم، چپ پوپولیسم نیز در غرب در حال گسترش است، فرید زکریا معتقد است: «در دوران جنگ سرد، احزاب چپ میانه - تونی بلر در بریتانیا و بیل کلینتون در آمریکا - به مرکز نزدیک‌تر شدند و از این رو موجب شکافی شدند که از سوی پوپولیست‌ها پر شد. با این حال، این شکاف تا بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ خالی ماند». وی بر این باور است که «این رکود موجب شد خانواده‌ها در آمریکا تریلیون‌ها دلار ثروت خود را از دست بدهند و نرخ بیکاری در کشورهایی مانند یونان و اسپانیا تا ۲۰ درصد و بیشتر افزایش یابد که از آن زمان تاکنون همین‌گونه باقی مانده است». از نظر وی با این شرایط تعجبی ندارد که به دنبال بدترین بحران اقتصادی از دوران «رکود بزرگ» به این سو، چپ پوپولیستی انرژی تازه‌ای یافته است» (Zakaria, 2016).

-
1. Extreme Right
 2. Radical Right
 3. Neo-Fascist
 4. Populist Right
 5. Right-Wing Populist
 6. Populist Radical Right
 7. Radical Right - Wing Populist
 8. Anti-Political Establishment
 9. Anty-Immigration

ترامپ نیز بخشی از موج گسترده پوپولیسم و در حال درنوردیدن جهان غرب است. این موج را می‌توان در کشورهایی با شرایط کاملاً متفاوت دید؛ از سوئد به‌عنوان کشوری موفق تا کشور بحران‌زده یونان. در بیشتر کشورها، پوپولیسم به‌عنوان جنبشی اپوزیسیون باقی خواهد ماند؛ هرچند جنبشی که قدرتش در حال زیاد شدن است. در برخی دیگر، مانند مجارستان، در حال تبدیل شدن به ایدئولوژی غالب است. اما تقریباً در همه جا، پوپولیسم توجه عمومی را به خود جلب کرده است (Zakaria, 2016).

احزاب پوپولیست هم جناح راستی، هم چپی و هم میانه‌رو هستند. پوپولیسم ایدئولوژی نیست، بلکه یک منطق سیاسی است، یعنی طرز تفکری درباره سیاست است. مایکل کازین تاریخ‌دان در کتاب خود درباره پوپولیسم آمریکایی به‌نام *مرام پوپولیستی آن* را نوعی زبان توصیف می‌کند؛ «زبانی که سخنوران آن مردم عادی را جمع شریف و برتری می‌دانند که تنها به طبقه محدود نمی‌شوند. آنها نخبگان مخالف خود را خودخواه و غیردموکراتیک می‌دانند و می‌کوشند مردم عادی را علیه نخبگان بسیج کنند (جان بی جودیس، ۱۳۹۵).

ترامپ و احیای پوپولیسم در غرب

با آنکه پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بیشتر صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی دنیا را دچار بهت و حیرت کرد، برخی صاحب‌نظران سیاسی، بسیار پیشتر و براساس تحلیل شرایط داخلی آمریکا، ظهور ترامپ و پوپولیسم خاص او را، پیش‌بینی کرده بودند. نوام چامسکی^۱ یکی از این تحلیل‌گران است. کریس هجز در مقاله «بدتر از آن چیزی است که فکرش را می‌کنید»^۲، در این زمینه می‌گوید: «چامسکی، شش سال قبل به من گفت وضعیت بسیار شبیه دوره وایمار آلمان است و بین شرایط امروز آمریکا و دوران وایمار شباهت‌های قابل توجهی وجود دارد». چامسکی معتقد بود که مردم از نظام پارلمانی ناامید شده‌اند. در دوران وایمار واقعیت شایان توجه این بود که فاشیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها را شکست ندادند، بلکه مردم از احزاب لیبرال و محافظه‌کار نفرت داشتند. نفرت از آنها بود که فاشیست‌ها را پیروز کرد. در واقع نازی‌ها بسیار هوشمندانه این نفرت را مدیریت کردند. مردم آمریکا تا به حال خوشبخت بوده‌اند که رهبر کاریزماتیکی مثل جوزف مک‌کارتی^۳ یا ریچارد نیکسون^۴ یا واعظان اوانجلیست^۵ ظهور نکرده‌اند. اگر چنین کسی بیاید و صادقانه مردم را مورد خطاب قرار دهد، خواهد توانست به‌سبب سرخوردگی، ناامیدی و خشم مشروع مردم آمریکا و

1. Noam Chomsky
2. "It's Worse Than You Think"
3. Joseph Mak Karti
4. Richard Nickson
5. Evangelist

فقدان هر نوع پاسخ موجه، رأی آنان را به خود جلب کند. او به‌جای یهودیان در دوره نازی‌ها، سیاهان و کارگران مهاجر را عامل بدبختی مردم معرفی خواهد کرد و به ما خواهد گفت که اکنون سفیدهای مذکر پردشدگان جامعه‌اند؛ او خواهد گفت که ما باید از خود و شرافتمان دفاع کنیم؛ می‌بایست قدرت نظامیان را تقویت کنیم، وگرنه رهبری جهان را از دست خواهیم داد. ایالات متحده قدرتی جهانی است، مثل آلمان قدرتی منطقه‌ای نیست، ظهور چنین کسی برای جهان مخاطره‌آمیز است (Hedges, 2016).

پیش‌بینی چامسکی به‌وقوع پیوست و ترامپ به‌عنوان محصول شرایط نابسامان اقتصادی و فرهنگی آمریکا بر موج نارضایتی مردم سوار شد و هوشمندانه نارضایتی مردم را به نفع خود مدیریت کرد. با آنکه ترامپ و برنامه‌هایش توسط نخبگان سیاسی زیادی مانند جرج ویل^۱ محافظه‌کار، برنی ساندرز سوسیالیست، جب بوش^۲ جمهوری‌خواه و الیزابت وارن^۳ لیبرال سوسیالیست به‌شدت مورد حمله قرار گرفت، اشتباه بیشتر تحلیل‌گران سیاسی این بود که شرایط داخلی آمریکا و تأثیر این شرایط بر تغییر رفتار رأی‌دهی مردم را نادیده گرفتند و صرفاً مخالفت‌های نخبگان سیاسی را نماد نا موفق بودن او در نظر گرفتند.

سخنان ترامپ ترکیبی از تاکتیک‌های وحشت‌آفرین علیه مسلمانان و مکزیکی‌ها، زن‌ستیزی تاریخی، توهم توطئه رقبا علیه او و مقابله با انزوای سیاست خارجی آمریکا بود. پوپولیسم او ریشه در این ادعای او داشت که: «او نسبت به سیستم موجود آمریکا یک خارجی است» (Inglehart & Norris, 2016: 5).

ترامپ با نقد سیستم سیاسی آمریکا و کارگزارانی که در حال اداره این سیستم بودند، این‌گونه به مردم آمریکا القا کرد که زوال هژمونی آمریکا و افول عظمت آن به‌واسطه این کارگزاران فاسد است و خودش را مانند همه رهبران پوپولیست دنیا، فردی متفاوت و بیگانه با این سیستم که می‌تواند ناجی و احیاگر عظمت و اقتدار قبلی آمریکا باشد، عنوان کرد و این برای مردمی که دچار محرومیت‌های شدید اقتصادی و مشکلات روانی بودند، به‌شدت جذاب بود.

ترامپ برعکس هیلاری کلینتون رقیب دموکرات خود که در افکار عمومی به سیستم مستقر وابسته بود، به‌عنوان یک میلیاردی خودساخته، خود را به‌عنوان پیشرو و رهبر جنبشی که اعضای آن را مردم عادی آمریکا تشکیل می‌دادند، مطرح کرد. وجه مشترک مردمی که از ترامپ حمایت کردند این بود که همه آنها از فساد سیستم حاکم، سیاستمداران بی‌کفایت،

1. George Will
2. Jeb Bush
3. Elizabeth Warren

دلایان وال استریت، روشنفکران متکبر و سیاستمداران لیبرال متنفر بودند و ترامپ نیز در تمام سخنرانی‌های انتخاباتی خود این گروه‌ها را به شدت مورد حمله قرار می‌داد (Noriss, 2016). در یک فرایند همبستگی و مبتنی بر تعهد هستی‌شناختی می‌توان گفت پوپولیسم ترامپ واجد سه پایه اصلی است: حمله به نخبگان فاسد باتلاق سازمانی^۱، برنامه ضد جهانی و اول آمریکا^۲ و رویکرد حذفی و نژادپرستی.

۱. حمله به نخبگان فاسد

از دهه ۱۹۸۰، دونالد ترامپ، کارآفرین میلیاردر و شخصیت تلویزیونی بود. اگرچه ترامپ در رقابت انتخابات ریاست جمهوری فاش کرد که بسیار ثروتمند است، از نظر خودش او عضو نخبگان سیاسی نبود؛ نخبگانی که از نظر ترامپ با رفتارهای سیاسی و اقتصادی مخرب خود مسئول سقوط کشور بودند. در واقع، حملات ترامپ به نخبگان از ویژگی‌های بارز پوپولیسم ترامپ است. استفاده از اصطلاحات عامیانه مانند «برنده» و «بازنده» یک سبک بومی کم‌مایه و سخیف از پوپولیسم را تقویت کرد. ترامپ با حرکات فی‌البداهه، زبان تندوتیز و سخنان ساختارشکنانه که شیوه ارائه آن را از تلویزیون آموخته بود، هم مخاطب خود را سرگرم می‌کرد و هم موفقیت سیاسی خود را توضیح می‌داد. هال در این زمینه در گلدن اشتاین و اینگرام نوشت: هواداران با خندیدن به ترامپ، قدرت می‌گیرند (Kia Hall, 2016:79).

پیشینه ترامپ در بازی، سرگرمی و تجارت، تجربه و مهارت خاصی را برای وی فراهم کرده بود تا در مبارزات انتخاباتی، خود را از نخبگان سیاسی و ساختار مستقر جدا کند و خود را به‌عنوان یک فرد «خارجی» (بیگانه با سیستم سیاسی مستقر) معرفی کند. یکی از روش‌های ترامپ برای این مورد تمسخر سیاستمداران و طبقه سیاسی حاکم با استفاده از نام‌های توهین‌آمیز بود. استفاده از نام مستعار «هیلاری حقه‌باز»^۳ برای هیلاری کلینتون در خدمت تقویت صورت‌بندی نخبگان به‌عنوان فاسد بود (Trump Twitter Archive, 2019)، درحالی‌که عبور از هنجارها، برای سیاستمداران سنتی خطرهای بسیاری به‌همراه دارد، اما این امر در مرزبندی ترامپ با طبقه سیاسی مستقر و جذب آرای طبقات ناراضی مؤثر بود.

ترامپ گفتمان نخبه‌ستیزانه خود را به روش‌های مختلفی فعال کرد. شاید برجسته‌ترین شعار او «باتلاق را تخلیه کنید» بود. «باتلاق» به سرعت به ابزار مطلوب ترامپ برای ترسیم طبقه سیاسی حاکم تبدیل شد (Biegon, 2019).

1. the 'corrupt' elites of the establishment 'swamp
2. The anti- globalist and 'America first' agenda
3. Crooked Hillary

ترامپ به شیوه‌ای جکسونی فقط ارتش را از استعاره «باتلاق» معاف کرد. در واقع دستور کار ترامپ «تجزیه ساختار اداری» بود که وی همزمان با «ناسیونالیسم اقتصادی» و «امنیت ملی و حاکمیت» دنبال می‌کرد. در این زمینه، نخستین پیشنهاد وی کاهش بیش از ۳۰ درصد از بودجه سالانه وزارت امور خارجه بود. دولت ترامپ همزمان با کاهش بودجه وزارت امور خارجه قصد داشت منابع ارتش آمریکا را تقویت کند. پیشنهاد اولیه بودجه شامل ۵۴ میلیارد دلار هزینه اضافی برای وزارت دفاع بود، افزایشی که به‌خودی‌خود بیشتر از بودجه سالانه وزارت امور خارجه بود (Biegon, 2019).

ترامپ از یک طرف نخبگان حاکم را فاسد قلمداد می‌کرد و از سوی دیگر، میان نهادها و گروه‌های مختلف با استفاده از بازی کاهش-افزایش بودجه اختلاف می‌انداخت و سپس از فضای ایجادشده بهره‌برداری می‌کرد.

۲. برنامه ضدجهانی و شعار اول آمریکا

ترامپ نیز مانند سایر رؤسای سابق آمریکا کاملاً به استثنانگرایی آمریکایی اعتقاد دارد، اما تفاوت روایت ترامپ از مفهوم استثنانگرایی آمریکا با روایت سایر رؤسای جمهور آمریکا از این مفهوم این است که ترامپ و بسیاری از جمهوری‌خواهان دیگر در واقع مفهوم استثنانگرایی آمریکا را در قالب «شوونیسم ملی» مطرح کرده و معتقدند که آمریکا نه تنها با دیگر کشورها متفاوت است، بلکه از دیگران نیز برتر است؛ البته سایر رؤسای جمهور آمریکا نیز به این برتری اعتقاد داشتند، اما آن را مانند ترامپ واضح و بی‌پرده مطرح نمی‌کردند. با این تفاوت که ترامپ معتقد است برای آنکه آمریکا برتر و استثنا باقی بماند، باید در شرایط کنونی بر مسائل داخلی خود بیشتر تمرکز کند و از همه نهادهای جهانی و بین‌المللی و متحدان خود در راستای تقویت اقتصاد داخلی خود استفاده کند و چون دهه‌های مختلفی برای صلح و امنیت جهان هزینه پرداخت کرده است، امروز همه دنیا باید در جبران این هزینه‌ها سهیم باشند. به همین دلیل است که زمانی که در ژانویه ۲۰۱۷ در کنگره (هنگام نطق در مراسم تحلیف) درباره «سرنوشت باشکوه» کشور خود صحبت می‌کرد، آمریکا را به‌عنوان ملتی منتخب که رهسپار جنگ جهانی دیگری است، معرفی نکرد. ترامپ درباره تمایل خود برای احیای اقتصاد داخلی و خدمت‌رسانی به «مردان و زنان فراموش‌شده» صحبت می‌کرد که او را به قدرت رساندند (کوران و تبیین، ۱۳۹۷).

در واقع ترامپ سعی کرده است شعار «اول آمریکا» را جایگزین واژه «استثنانگرایی آمریکایی» کند. ترامپ در تبیین سیاست «اول آمریکا» به‌عنوان استراتژی امنیت ملی خود بر

چهار موضوع متمرکز می‌شود. وی می‌گوید: «در استراتژی امنیت ملی من یک چشم‌انداز استراتژیک برای محافظت از مردم آمریکا و حفظ شیوه زندگی ما، گسترش رفاه ما، حفظ صلح از طریق قدرت و پیشرفت نفوذ آمریکا در جهان وجود دارد» (Trump, 2017).

ایده «اول آمریکا»، یک دیدگاه عمیقاً ملی‌گرایانه است که در آن منافع ملی آمریکا تنها هدایت‌کننده فعالیت‌های ایالات متحده در جهان است و این منافع به‌وضوح تعریف شده است. آنچه در این ایده جدید است، نه تمرکز بر حفظ اولویت آمریکا و نه اعتقاد به استثنا بودن ایالات متحده و نه حتی عزم «احیای عظمت آمریکای بزرگ» است (Economist, 2016)، چون همه این ایده‌ها از زمان جنگ جهانی دوم در تمام دولت‌های پیشین ایالات متحده بوده‌اند، هرچند به شیوه‌های مختلف بیان شده و پیامدهای مختلفی با خود به‌همراه داشته‌اند. نوآوری مخرب در رویکرد ترامپ به ایده «اول آمریکا» این است که وی معتقد است راه رسیدن به این هدف، از بین بردن تعهدات و تعاملات موجود بین‌المللی است. هرچند ترامپ در پی جایگزین کردن این توافقات با توافقات جدید است، تا جایگزین کردن این تعهدات با تعهدات جدید یک خلأ نظم جهانی ایجاد خواهد شد که می‌تواند حامل بحران‌های مختلف مانند جنگ، بی‌ثباتی و فقر باشد.

نکته شایان توجه دیگر این است که هرچند ارتقای ناسیونالیسم آمریکایی موردنظر ترامپ با رد شدید «جهانی شدن» و تحقیر نخبگانی همراه است که از نظر ترامپ پیوسته تعهدات خارجی آمریکا را گسترش داده و با معاهدات بین‌المللی موافقت کرده‌اند که به نفع خودشان بوده، اما به رفاه و سلامت کارگران آمریکایی لطمه زده است. اما باید توجه داشت که مخالفت ترامپ با جهانی شدن در حالی اتفاق می‌افتد که این جهانی شدن بوده است که به شدت در گسترش کازینوها، زمین‌های گلف، برج‌ها، هتل‌ها و سایر داشته‌های دونالد ترامپ مؤثر بوده است. در واقع ترامپ در سایه جهانی شدن یک امپراتوری کسب‌وکار جهانی در چین، هندوراس، ویتنام، بنگلادش، ترکیه، هند، هلند، اندونزی، اسلوانی، آلمان، کره جنوبی و مکزیک راه‌اندازی کرده است (Abrahamian, 2016).

۳. نژادپرستی و رویکرد حذفی

رویکرد خشونت‌آمیز، نژادپرستانه و مبتنی بر انگاره‌های فاشیستی که ترامپ در سخنرانی‌های خود در ایام تبلیغات انتخاباتی مطرح کرد و بعد از ورودش به کاخ سفید با شدت و حدت بیشتری آن را در قالب دیوارکشی بین آمریکا و مکزیک و لغو روادید اتباع برخی از کشورهای مسلمان مانند ایران، سوریه، یمن، سومالی و ... و ممانعت از ورود آنها به آمریکا، اخراج

مهاجران و ... ادامه داد، در میان آمریکایی‌هایی که متعلق به طبقات پایین، کم‌سواد، افراطی، مهاجرت‌ساز، اوانجلیست و مخالف مسلمانان بودند، طرفداران بیشتری داشت.

ترامپ همان‌گونه که در کتاب خود با عنوان بزرگ فکرکن^۱ می‌گوید، دنیا را مکانی مملو از خیانت می‌داند که در آن مردم در پی کشتن هم هستند. ترامپ تحت تأثیر فیلم‌های گانگستری که در دوران کودکی دیده، معتقد است مانند فیلم‌های گانگستری هر کس سریع‌تر ماشه را بکشد، پیروز است و در این دنیا روش زندگی واقعی این است که قبل از اینکه کشته شوی، بکشی (Teramp & Zanker, 2007: 139). بنابراین او راه احیای عظمت آمریکا را در برخورد‌های حذفی با رقبا و دشمنان عظمت آمریکا می‌داند. از نظر ترامپ مکزیکی‌ها در زمره مهم‌ترین دشمنان آمریکا هستند. برای مثال وی در ژوئن ۲۰۱۵ در صفحه توییتر خود می‌نویسد: «ما مردم مکزیکی را دوست داریم، ولی مکزیکی‌ها ما را دوست ندارند. آنها ما را در مرز می‌کشند، آنها قاتل کار و تجارت ما هستند». ترامپ در ماه جولای نیز در اظهارنظری غیرواقعی می‌گوید: «حکومت مکزیکی مردم خود را که اغلب متجاوزان و قاچاقچیان مواد مخدرند مجبور می‌کند که به آمریکا بروند» (Berlet, 2015).

در واقع این نوع نگاه که حامل مرزبندی و دیوارکشی هویتی است و بقای خود را در نابودی دیگران می‌بیند، ریشه در تفکرات پوپولیستی دارد و معمولاً در شرایطی که جامعه با مشکلات اقتصادی، هویتی و فرهنگی مواجه می‌شود، رهبران پوپولیست برای پیروزی در انتخابات و جذب افکار عمومی آن را مطرح می‌کنند و با توسل به فرافکنی، مشکلات جامعه را به دشمنان فرضی نسبت می‌دهند. برای مثال ترامپ مهاجران و مسلمانان را دشمنان عظمت آمریکا معرفی می‌کند. نکته درخور توجه این است که احزاب و رهبران پوپولیست در زمانی واجد محبوبیت می‌شوند و مورد حمایت افکار عمومی قرار می‌گیرند که جامعه با مشکلات اقتصادی و بحران هویتی و فرهنگی مواجه شود.

اسناد و شواهد معتبری در زمینه افزایش روند نابرابری درآمد و رفاه در غرب براساس سقوط صنعت ساخت، جریان جهانی کار، کالا، مردم، سرمایه (به‌خصوص جریان مهاجران و پناهندگان)، فرسایش نیروی سازمان‌یافته کار، کاهش رفاه تورها، و سیاست‌های ریاضتی دولت‌های نئولیبرال، وجود دارد. این افزایش نابرابری از دهه ۱۹۷۰ به بعد شروع شده است و هنوز ادامه دارد. در حال حاضر میزان نابرابری در مالکیت سرمایه در ایالات متحده آمریکا از اغلب کشورها بیشتر و برابر با اروپای سال ۱۹۰۰ است. به‌عبارت دیگر، ۹۰ درصد سرمایه در دست قشر ۱۰ درصدی بالای جامعه است (Piketty, 2014:438).

1. Think Big

در واقع آنچه سبب شد تا در آمریکا پوپولیسیم ترامپ پیروز شود و در تعداد زیادی از کشورهای غربی مانند ایتالیا، سوئد، فرانسه، انگلیس، سوئیس و ... احزاب افراطی و پوپولیست در میان مردم محبوبیت زیادی به دست بیاورند، رشد روزافزون بی‌عدالتی و نابرابری اقتصادی و تغییر فرهنگی و مقاومت ارزش‌های سنتی است. این دو عامل موجب شده‌اند تا در رفتار انتخاباتی مردم تغییرات عمیقی ایجاد شود که در این بخش به آن پرداخته می‌شود.

۳.۱. بی‌عدالتی اقتصادی

در دو دهه اخیر کشورهای غربی با مشکلات اقتصادی عدیده‌ای مواجه بوده‌اند. با آنکه شکاف‌های مختلف طبقاتی، جنسی، نسلی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و ... در غرب وجود دارد، اما شکاف طبقاتی و تفاوت در میزان رفاه و درآمد اقتصادی نقش بیشتری در ظهور پوپولیسیم در این کشورها داشته است. بیشتر کسانی که به سمت احزاب پوپولیستی متمایل می‌شوند، افرادی هستند که به دلیل مشکلات اقتصادی نتوانسته‌اند از رفاه اجتماعی برخوردار باشند و تحصیلات بالایی داشته باشند. برای مثال براساس نظرسنجی‌ای که CNN در سراسر سال ۲۰۱۶ انجام داد، شکاف آموزشی در آمریکا نقش چشمگیری در حمایت از ترامپ ایفا کرد. به‌طور میانگین صرفاً یک‌چهارم کسانی که به ترامپ رأی دادند، فارغ‌التحصیل شده بودند و نیمی دیگر یعنی حدود ۴۵ درصد دیگر کسانی بودند که تحصیلات متوسطه یا کمتر از آن داشتند و جزء اقشار کم‌سواد جامعه بودند (Norris, 2016).

مطابق با این نظر افزایش ناامنی اقتصادی و محرومیت اجتماعی موجب خشم شدید مردم از گروه‌های سیاسی شده بود. اعتقاد بر این است که وجود کارگران غیرماهر با دستمزدهای کم، بیکاری‌های طولانی‌مدت، خانوارهای فقیر، خانواده‌های تک‌سرپرست، ساکنان مسکن عمومی، جمعیت فقیر سفیدپوستی که به سبب تراکم مهاجران، درون فضاهای شهری زندگی می‌کنند، اقشار پایین اجتماع که بومی‌گرا، بیگانه‌هراس و مستعد مخالفت با استقرار مهاجران هستند، به بهره‌برداری جنبش‌ها، احزاب و رهبران پوپولیست منجر شده است، به طوری که آنها سیستم‌های مستقر را به سبب سلب رفاه، فرصت‌های شغلی و رفاه عمومی مردم سرزنش می‌کنند (Inglehart & Norris, 2016:2).

اسپینگ اندرسون^۱ اقتصاددان و جامعه‌شناس برجسته دانمارکی، معتقد است که در اوایل قرن بیست و یکم در جوامع مرفه، یک طبقه پایین جدید که اغلب در بین جمعیت کم‌سواد متمرکز است، دیده می‌شود. وی معتقد است که طبقات پایین (یقه‌آبی)، کم‌مهارت با دستمزد کم و با کمترین امنیت شغلی که در برابر خطرهای اجتماعی آسیب‌پذیرند و کسانی که به دلیل

1. Esping Anderson

شکست‌های دولت رفاه، در جوامع مرفه سقوط کرده‌اند، مستعدترین طبقه برای پذیرش شعارهای پوپولیستی هستند (Anderson & Birkland, 1990: 195-217).

آمریکا نمونه موردی ادعای مذکور است. از بین رفتن بنیان صنعتی آمریکا، موج شدید بیکاری کارگران آمریکا، محرومیت حجم وسیعی از جمعیت آمریکا از خدمات اجتماعی، شکاف‌های مختلف در جامعه آمریکا و ناتوانی دولت نتولیرال در زمینه حل این مشکلات، نقش مهمی در ظهور ترامپ ایفا کردند که در این میان شکاف‌های طبقاتی، جنسیتی و نژادی در جامعه آمریکا نقش برجسته‌تری داشتند.

۱.۱.۳. شکاف طبقاتی

جامعه‌شناسان در زمینه شکاف طبقاتی در جامعه آمریکا به‌طور تقریبی پنج طبقه را از هم جدا می‌کنند که عبارت‌اند از: ۱. طبقه بالا و نخبگان شامل سران دو حزب، صاحبان شرکت‌های چندملیتی و...؛ ۲. طبقه متوسط بالا شامل مهندسان، حقوقدانان، استادان دانشگاه و...؛ ۳. طبقه متوسط پایین که کارمندان و کارگران ماهر صاحبان مشاغل خرد کوچک را شامل می‌شود؛ ۴. طبقه کارگر که کارگران عادی در کارخانه‌ها را شامل می‌شود؛ و ۵. طبقه فقیر که بیکاران و نظافتچی‌ها را که حتی نمی‌توانند نیازهای اصلی یعنی خوراک، پوشاک، مسکن و درمان‌های عمومی را تأمین کنند، شامل می‌شود. به‌طور تقریبی درآمد سالانه طبقه اول بیش از ۵۰۰ هزار دلار و طبقه پنجم کمتر از ۱۵ هزار دلار است. طبقه اول یک درصد جامعه را در برمی‌گیرد و طبقه پنجم ۲۴ درصد. براساس پژوهش استیگلیتز از اقتصاددانان مطرح آمریکایی، دست‌کم ۴۰ درصد از ثروت ایالات متحده در اختیار تنها یک درصد شهروندان آمریکایی است. بدیهی است «ثروت» با «درآمد» متفاوت است و به تملک زمین، خانه، مؤسسات تجاری، سهام بورس و مانند این اشاره دارد (انیسی طهرانی، ۱۳۹۵).

نکته جالب توجه این است که تمام بحران‌های اقتصادی که در آمریکا ایجاد می‌شود، بیشترین تأثیر را بر سه طبقه متوسط، کارگر و فقیر جامعه می‌گذارد. برای مثال از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۷ میزان ورشکستگی‌ها در آمریکا به شکلی چشمگیر افزایش یافت که در این میان بیشتر ورشکسته‌ها از طبقه متوسط جامعه بودند (Ehrig, 2003: 4).

شاید یکی از دلایلی که طبقات پایین آمریکا و حدود ۴۰ میلیون آمریکایی که از خدمات اجتماعی محروم‌اند، از ترامپ حمایت کردند، حملات ترامپ به سیستم سیاسی مستقر آمریکا، شرکت‌ها، بانک‌های بزرگ و ... بود که مردم عادی آمریکا بی‌عدالتی‌های اقتصادی و فقر خود را ناشی از وجود آنها می‌دانستند.

۲.۱.۳. شکاف جنسیتی

شاخص جهانی جنسی، شاخص مقایسه‌ای میان دو جنس است که اولین بار در سال ۲۰۰۶ توسط انجمن جهانی اقتصاد معرفی شد. این شاخص تفاوت‌های میان دو جنس را در چهار بعد سیاسی، اقتصادی، آموزش و بهداشت بررسی می‌کند (<http://www.hoshdarnews.ir>). تبعیض ضد زنان در جامعه آمریکا در ابعاد مذکور به یکی از مهم‌ترین چالش‌های جامعه آمریکا تبدیل شده است. این تبعیض در بخش حقوق و دستمزد کاملاً مشهود است.

زنان آمریکایی نسبت به مردان آمریکایی در شغل‌های مشابه و با تحصیلات مشابه دستمزد کمتری دریافت می‌کنند. برای مثال زنان در صنایع غیرنظامی در برابر هر دلاری که مردان دریافت می‌کنند، در بخش خدمات بهداشتی و اجتماعی فقط ۷۲ سنت، در بخش تولید ۷۶ سنت، در تجارت خرده‌فروشی ۷۹ سنت و در خدمات آموزشی ۸۸ سنت دریافت می‌کنند (Us. Census Bureau, 2016).

در آمریکا بیش از ۱۵ میلیون خانوار توسط زنان اداره می‌شود و از این تعداد ۲۹ درصد یعنی ۳۵۴/۳۷۴/۴ خانوار زیر خط فقر قرار دارند. به‌طور میانگین زنان آمریکایی که تمام‌وقت کار می‌کنند، به‌واسطه شکاف دستمزد، روزانه ۸۴۰ میلیارد دلار از دست می‌دهند (Us. Census Bureau, 2016).

شکاف دستمزد برای زنان رنگین‌پوست در آمریکا عمیق‌تر است. در میان زنانی که تمام‌وقت کار می‌کنند، در برابر هر دلاری که مردان سفیدپوست به‌جز مردان اسپانیایی دریافت می‌کنند، زنان آفریقایی‌تبار به‌طور معمول ۶۳ سنت، زنان لاتینی‌تبار ۵۴ سنت و زنان آسیایی‌تبار ۸۵ سنت دریافت می‌کنند (Ibid).

سطح تحصیلات هم نتوانسته است این شکاف دستمزد را از بین ببرد. برای مثال زنانی که مدرک کارشناسی ارشد دارند، نسبت به یک دلاری که مردان آمریکایی با همین مدرک تحصیلی دریافت می‌کنند، ۷۲ سنت دستمزد می‌گیرند و زنانی که دارای مدرک دکتری هستند نیز نسبت به مردانی که همین مدرک تحصیلی را دارند، دستمزد کمتری دریافت می‌کنند (Ibid). در جامعه آمریکا فقط ۱۹/۵ درصد مردان به شکل ساعتی کار می‌کنند و دستمزد پایین دریافت می‌کنند، درحالی‌که این آمار برای زنان بیش از ۳۱ درصد است (Ehrig, 2003: 8).

با آنکه ترامپ نگاهی کاملاً ابزاری به زنان دارد و همان‌گونه که پیش از انتخابات بارها در مصاحبه‌هایش اعلام کرده بود که زن برای او وسیله‌التذاذ است و «نمی‌خواهد این واقعیت را پنهان کند که زنان زیبا را دوست دارد و دوست دارد همیشه اطرافش مملو از زنان زیبا باشد» (Terump & Zanker, 2007: 269)، با این حال بخش عظیمی از زنان آمریکایی به‌واسطه تبعیض‌های جنسی که در جامعه آمریکا علیه آنها اعمال می‌شود، از انتخاب هیلاری کلینتون نامزد زن دموکراتی که منتسب به سیستم مستقر آمریکا بود، خودداری کردند.

با بررسی شمار آرای ترامپ به تفکیک جنسیتی، می‌توان گفت درحالی‌که به‌طور میانگین ۳۹ درصد مردان به او رأی دادند، ۳۳ درصد از زنان که آماري خیره‌کننده است نیز ترامپ را به‌عنوان رئیس‌جمهور خود انتخاب کردند (Inglehart & Norris, 2016: 2).

۳.۱.۳. شکاف نژادی

براساس آمار اداره برنامه و بودجه آمریکا در سال ۲۰۱۱ حد وسط ثروت هر خانوار سفیدپوست ۱۱۱/۱۴۶ دلار بوده است، درحالی‌که میانگین ثروت هر خانوار سیاه فقط ۷/۱۱۳ دلار و میانگین ثروت هر خانوار لاتین تبار ۸/۳۴۸ دلار بوده است. از طرف دیگر، درحالی‌که ۷۳ درصد از خانوارهای سفیدپوست دارای خانه متعلق به خود هستند یا به‌عبارت دیگر، «صاحب‌خانه» هستند، فقط ۴۷ درصد از خانوارهای لاتین تبار و ۴۵ درصد از خانوارهای سیاه‌پوست صاحب‌خانه هستند. به‌علاوه دیده شده است که خانوارهای لاتین تبار و سیاه تمایل کمتری دارند که در زمینه مالکیت خانه سرمایه‌گذاری کنند، زیرا در مقابل هر دلاری که به‌عنوان صاحب‌خانه به یک خانواده سیاه تعلق می‌گیرد، ۱/۳۴ دلار به صاحب‌خانه‌های سفیدپوست تعلق می‌گیرد و در برابر هر دلاری که صاحب‌خانه‌های لاتین تبار دریافت می‌کنند، صاحب‌خانه‌های سفیدپوست ۱/۵۴ دلار به‌عنوان حق مالکیت دریافت می‌دارند (Sullivan 1-2 & Associates, 2015).

از طرف دیگر، شکاف دارایی و نابرابری‌های نژادی سبب شده که به‌طور تقریبی هر سال ۳۴ درصد سفیدپوستان بتوانند درجه کارشناسی خود را در پایان چهار سال دریافت کنند، درحالی‌که این آمار برای سیاه‌پوستان ۲۰ درصد و برای لاتین تبارها ۱۳ درصد است (Sullivan 2 & Associates, 2015).

سیاه‌پوستان آمریکایی در وضعیت بسیار نابرابری با سفیدپوستان قرار دارند. با اینکه اوپاما به‌عنوان یک سیاه‌پوست وارد کاخ سفید شد و بسیاری بر این باور بودند که ریاست جمهوری یک سیاه‌پوست می‌تواند به تبعیض‌های نژادی در جامعه آمریکا پایان دهد، تاکنون این مهم نه‌تنها از بین نرفته، بلکه پیروزی ترامپ موج جدیدی از تبعیض نژادی در آمریکا به راه انداخته است؛ به‌طوری‌که برخی صاحب‌نظران موفقیت ترامپ را ناشی از مخالفت مردم با ورود اوپاما به‌عنوان یک سیاه‌پوست به کاخ سفید می‌دانند.

۱۱ درصد سیاه‌پوستان آمریکا بیکارند، درحالی‌که در بین سفیدپوستان این آمار ۵ درصد است. سیاه‌پوستان درآمدی حدود یک‌چهارم سفیدپوستان دارند و در ده سال گذشته این شکاف‌های درآمدی همواره افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۰ مردان سیاه‌پوست آمریکایی حدود ۲۰ درصد کمتر از سفیدپوستان درآمد داشتند، اما امروز درآمد آنها حدود ۲۵ درصد کمتر از سفیدپوستان است.

همواره کودکان سیاه‌پوست بیشتری در فقر بزرگ می‌شوند و این نتیجه منطقی چنین شرایطی در جامعه آمریکاست. حدود ۳۹ درصد کودکان سیاه‌پوست در جامعه آمریکا در خانواده فقیر بزرگ می‌شوند، این در حالی است که تنها ۱۴ درصد کودکان سفیدپوست در چنین شرایطی بزرگ می‌شوند (روزنامه ویرتشافتر و ووخه آلمان، ۱۳۹۳).

۳.۲. تغییر فرهنگی و مقاومت ارزش‌های سنتی

ادعای دیگر این پژوهش این است که تبعیض و واکنش منفی فرهنگی علیه گروه‌های فرهنگی اقلیت در جوامع غربی و مقاومت ارزش‌های سنتی این جوامع در توسعه آرای پوپولیست‌ها نقش زیادی ایفا کرده است. براساس این تئوری موج افزایش آرای احزاب پوپولیست صرفاً به دلیل مسائل اقتصادی نیست، بلکه بخش عظیمی از این افزایش ناشی از واکنش به تغییرات فرهنگی است.

رونالد اینگلهارت، تئورسین نظریه مذکور است. وی در نظریه انقلاب آرام (۱۹۷۷) یک تحول نسلی اساسی در ارزش‌های جمعیت جوامع پیشرفته صنعتی کشف کرد. در سال ۱۹۸۹ در کتاب تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی وی از داده‌هایی که از پیمایش طولی از ۲۰ کشور از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۸ جمع‌آوری کرده بود، استفاده کرد تا تغییرات فرهنگی را به صورتی که نسل جوان به تدریج جایگزین نسل مسن در جمعیت بزرگسال می‌شود، تحلیل کند. این تغییرات به نظر می‌رسد برحسب نرخ رشد اقتصادی جوامع و نوع توسعه اقتصادی که آن جوامع دنبال می‌کنند، متغیر باشد. تغییرات اقتصادی، تکنولوژیکی و اجتماعی-سیاسی، فرهنگ جوامع صنعتی پیشرفته را در طول چند دهه گذشته تغییر داده است (Inglehart, 1977).

وی معتقد است در جامعه پیشرفته صنعتی، نسل قدیمی بیشتر در برابر تغییرات مقاومت می‌کند و نسل جوان آمادگی بیشتری برای پذیرش تغییرات فرهنگی دارد. بنابراین با تغییر و تحولات اجتماعی تفاوت بین نسلی پدید می‌آید که از آن، گاه به تعارض یا شکاف بین نسلی نیز تعبیر می‌شود که پیش‌بینی می‌شود این شکاف نسلی در بلندمدت از بین برود. اینگلهارت معتقد است در جوامع پسا صنعتی و با رشد ارتباطات جهانی، نسل جوان گرایش بیشتری به سمت ارزش‌های فرامادی دارد و نسل قدیمی بیشتر به ارزش‌های سنتی و ماتریالیستی وفادار است (Inglehart, 1990).

براساس تئوری مذکور ارزش‌های فرهنگی که ترکیبی از عوامل اجتماعی و دموگرافیک است، بیشترین نقش را در جذب آرا برای احزاب پوپولیست داشته است. محبوبیت اخیر این احزاب در اروپا بیشتر به جذابیت‌های ایدئولوژیکی وابسته است که گروه‌های پوپولیستی برای ارزش‌های سنتی قائل‌اند و به همین سبب رهبران و احزاب پوپولیست بیشتر در بین نسل‌های

قدیمی، مردان سفیدپوست، افراد مذهبی و بخش‌های اجتماعی کم‌سواد محبوبیت دارند (Inglehart & Norris, 2016: 3).

این گروه‌های سنتی که به‌شدت در برابر تغییرات فرهنگی مقاومت می‌کنند، معتقدند فرهنگ مهاجران و بیگانگان در حال تبدیل شدن به فرهنگ مسلط در جوامع آنهاست. سفیدپوستان قدیمی با ارزش‌های سنتی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تشکیل‌دهنده اکثریت فرهنگی جوامع غربی بودند، شاهد از بین رفتن سلطه و برتری خود هستند. نظریه انقلاب آرام نشان می‌دهد که خشم و انزجار علیه تغییرات فرهنگی که مهاجران و بیگانگان بانی آن هستند، در حال نهادینه شدن است (Inglehart & Norris, 2016: 5).

در واقع احزاب افراطی براساس یک استدلال ماتریالیستی، بین بیکاری و مشکلات اقتصادی که در غرب وجود دارد، با میزان مهاجرانی که در این کشورها زندگی می‌کنند، رابطه‌ای معنادار برقرار می‌کنند و این استدلال همواره به‌عنوان استراتژی انتخاباتی توسط این احزاب به‌کار گرفته می‌شود. جبهه ملی فرانسه، جمهوری خواهان آلمان و حزب آزاد اتریش بر این مهم تأکید اساسی دارند که مهاجران نقش مهمی در رشد نرخ بیکاری در این کشورها دارند و در صورت اخراج مهاجران اخراج، شهروندان اصلی این کشورها دیگر با معضل بیکاری مواجه نخواهند بود.

شعار مارین لوپن در انتخابات ۱۹۸۴ این بود که دو میلیون مهاجر موجب بیکاری دو میلیون فرانسوی هستند. جمهوری خواهان آلمان نیز کمپینی با شعاری مشابه لوپن راه‌اندازی کردند، با این عنوان که توقف مهاجرت = حذف بیکاری. در راستای پیوند میان مسئله مهاجران و بیکاری در اتریش نیز شعار «اول اتریش» مطرح شد. از طرف دیگر، این احزاب و گروه‌ها بر این نکته تأکید می‌کنند که مهاجران تهدیدی اساسی برای فرهنگ و هویت ملی آنها هستند و برای حفظ فرهنگ و هویت خود باید شرایط اخراج مهاجران را فراهم کنند (Golder, 2003:438-440).

هرچند ارزش‌های پوپولیستی مبتنی بر تبعیض فرهنگی و نژادی در قطب مخالف ارزش‌های لیبرالی که مبتنی بر برابری و آزادی فرهنگی و نژادی است قرار می‌گیرند، افزایش محبوبیت رهبران و احزاب پوپولیستی در جوامع لیبرال و دموکراسی‌های غربی، بیانگر ظهور بحران‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی در این جوامع است؛ بحران‌هایی که در هر مقطعی از تاریخ غرب که رخ داده‌اند، بهترین بستر برای رشد ارزش‌های پوپولیستی بوده‌اند. نگاهی به چگونگی شکل‌گیری فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان صحت ادعای مذکور را اثبات می‌کند.

دونالد ترامپ نیز به‌عنوان رهبر پوپولیست که در بزرگ‌ترین کشور لیبرال جهان به قدرت رسید، با درک سرخوردگی‌ها و نگرانی‌های نسل قدیمی سفیدپوستان آمریکا، جوانان تیفوسی و

نژادپرستی که به لحاظ سواد و دانش روز در سطح پایینی قرار دارند و آن بخش از مردم آمریکا که عظمت آمریکا را در خطر فروپاشی می‌دیدند، به طرح ارزش‌هایی پرداخت که مخاطبش به اصطلاح آمریکاییان اصیل بودند. وی با این رویکرد رهبری جنبش نژادی نوینی را که در آمریکا شکل گرفته بود، به‌عهده گرفت.

تنفر از مهاجران، برتری نژادی و ریشخند و بی‌اعتنایی به اساس مدنیت غربی، سخنان و عبارت‌هایی بود که ترامپ به‌کار می‌برد و طرفداران و حامیانش دقیقاً می‌دانستند که او چه می‌گوید. عبارت‌هایی که ترامپ استفاده می‌کرد، واکنش شدید پوپولیستی را علیه لیبرالیسم مفصل‌بندی کرد که در طول دهه‌های متمادی و به‌آرامی خودش را ساخته بود. پوپولیسم ترامپ ممکن است به‌خوبی و برای مدت‌ها کاخ سفید را به اشتغال خود درآورد (Frank, 2016). در واقع آنچه در دموکراسی‌های غربی در حال اتفاق افتادن است، گسترش گرایش‌های افراطی و رادیکالی مبتنی بر انگاره‌های فرهنگی و هویتی است. نکته‌شایان توجه ارتباط معنادار بین نابرابری‌های اقتصادی و واکنش‌های شدید فرهنگی در این جوامع است.

نتیجه

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا و افزایش محبوبیت سایر احزاب و رهبران پوپولیست در غرب پدیده‌ جدیدی نیست؛ بلکه مدرنیته غربی در مقاطع مختلف تاریخی، بسترساز ظهور احزاب و گرایش‌های اقتدارگرایانه بوده است. پژوهش حاضر به این مهم رسید که در میان عوامل گوناگونی که به احیای پوپولیسم کمک می‌کنند، عوامل اقتصادی و فرهنگی نقش مهم‌تری دارند. طبعاً نابرابری‌های اقتصادی و تبعیض نژادی و فرهنگی شرایط به قدرت رسیدن پوپولیسم نوین غربی را فراهم ساخته‌اند. براساس آنچه در متن پژوهش حاضر آمد، می‌توان گفت در کنار عوامل رشد پوپولیسم در غرب از جمله آمریکا، پوپولیسم به‌عنوان یک پایه مفهومی مفید برای بررسی استراتژی بزرگ ایالات متحده تحت دولت ترامپ عمل می‌کند. در واقع پوپولیسم استراتژی بزرگ ترامپ هم برای پیروزی در انتخابات بود و هم در دوران ریاست جمهوری به‌عنوان استراتژی اصلی‌اش در تأمین منافع آمریکا قلمداد می‌شود. پوپولیسم ترامپ وضعیتی ناسیونالیستی و مرکانتیلیستی را به‌وجود آورده است که عبور از قواعد و ساختارهای بین‌المللی، برهم زدن تعهدات جهانی آمریکا و تلاش برای برهم زدن نظم جهانی لیبرال و جایگزین کردن آن با رویکرد نوانزواگرایی را که مبتنی بر شعار اول آمریکاست، می‌توان در این زمینه تبیین کرد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. انیسی طهرانی، محمد (۱۳۹۵) «تحلیل شکاف در جامعه آمریکا»، قابل دسترس در:
<http://jamejamonline.ir/online>
۲. جودیس، جان بی (۱۳۹۵). «پوپولیسم از کدام «مردم» سخن می‌گوید؟» قابل دسترس در:
<http://www.eghtesadonline.com/1395/10/8>
۳. روزنامه ویرتشافتر وونخه آلمان (۱۳۹۳). «فرگوسن، مظهر شکاف اقتصادی-نژادی در آمریکا» به نقل از خبرگزاری تسنیم، قابل دسترس در:
<https://www.tasnimnews.com>
۴. کوران، جیمز (۱۳۹۷). «آیا ترامپ با استثناگرایی آمریکایی به آخر خط رسیده است؟»، در دسترس در:
<http://tabyincenter.ir/28670>

ب) خارجی

5. Anderson, Jorgen Goul, & Bjorkland, Tor (1990). "Structural Changes and now Cleavages: The Progress Parties in Denmark and Norway", *Acta Sociologica*.33(3)
6. Aytac.S ; Ziva Onis (2014).Varieties of Populism in a Changing Global Context: The Divergent Paths of Erdogan and Kirchanerismo.Comparative Politics.47(1)
7. Abrahamian, Araxia, Atossa (2016). Donald Trump hates globalization, but globalization is what made Donald Trump's life possible, Availabel in: <https://qz.com/830135/donald-trump-hates-globalization-but-globalization-is-what-made-donald-trumps-life-possible>
8. Berlet, Chip (2015). 'Trumping' Democracy: Right-Wing Populism, Fascism, and the Case for Action - See more at: <http://www.politicalresearch.org/2015/12/12/trumping-democracy-right-wing-populism-fascism-and-the-case-for-action/#sthash.wlwApVNp.dpuf>
9. Biegon, Rubrick (2019). A populist grand strategy? Trump and the framing of American decline,Availabel in: <https://doi.org/10.1177/0047117819852399>
10. Canovan, Margaret (1981). Populism, New York: Harcourt, Brace, Jovanovicb, Robert Barr, 2002, Populist,Outsiders an Anti-Establishment Politics 15(1)
11. De Lange.S.L.(2012). New alliances Why Mainstream Parties Govern with Radical Right-Wing Populist Parties, Political Studies 60
12. Ehrig, Joshua (2003). The Disappearance of American Middle Class, Thesis and Dissertation, Paper 793.Follow this and additional works at:<http://preserve.lehigh.edu/etd>
13. Frank, Thomas," Millions of ordinary Americans support Donald Trump. Here's why" This article was amended on 9 March 2016 to reflect the fact that Nafta stands for the North American Free Trade Agreement. An earlier version of this article referred to it as North Atlantic Free Trade Agreement.
14. Golder, Mat (2003). Explaining Variation in The Success of Extreme Right Parties in Western Europe, Published by: SAGE Publication, <http://www.Sage Publication>
15. Hedges, Chris (2016). It's Worse Than You Think, Posted on Nov 11 in: <http://www.truthdig.com/>
16. Hall, Goldstein & Ingram, 'The Hands of Donald Trump'
17. Inglehart, Ronald (1977). The Silent Revolution, Princeton: Princeton University Press
18. Kitschelt, Herbert; Anthony , j.Mcgann (1995). The Radical Right in Western Europe: A Comparative Analysis, Ann Arbor: University of Michigan
19. Inglehart, Ronald (1990). Cultural Shift in Advanced Industrial Society, Princeton: Princeton University Press
20. Inglehart.R; Pipa, Norris (2016). Trump, Brexit, and the Rise of Populism Economic Have-Nots and Cultural Backlash,
21. Lipset, Symon Martin (1960). Political Man: The Social Basis of Politics. New York: Double day, Chapter 4 and 5:See Also Daniel Bell. Ed. The Radical Right.3Ed.New Brunswick, NJ: Transaction Publisher(First Published in 1955 as The New America Right, Subsequently Expanded in The 2 Edition in 1963
22. Laclau, *On Populist Reason*, pp. 18, 224; Ernesto Laclau, *Politics and Ideology in Marxist Theory: Capitalism, Fascism, Populism* (London: New Left Books, 1977), p. 165.

23. Mudde, Cass (2007). Populist Radical Right Parties in Europe. NY :Cambridge University Press
24. Norris,Pippa.11 March (2016). It's not just Donald Trump: Authoritarian Populist is Rising across The Weathers Why Washington Post/Monkey Cage. Estimates Calculated from <http://edition.CNN.com/Election/Primaries/Polls>
25. Plach Casey.(2014).Radical Right Populist Parties in Britain and The Netherlands: Expaining Electoral Success, Res Publica-Journal of Undergraduate Research, Vol.19.
26. Piketty, Tomas (2014). Capital, Cambridge, MA: Bellnap Press 26.
27. Poring, Holger; Philip, Manow (2016). Parliaments and Governments data base (Parlgov) Elections dataset:<http://www.Parlgov.org>
28. Remmer, Karen, (2012),The Rise of Leftist-Populist Governance in Latin America: The Roots of Electoral Change: Comparative Political Studies,45
29. Sauer.W(1967)National Socialism: Totalitarianism or Facism? American Historical Review 73(4)
30. Sullivan, Laura; Tatjana, Meschede; Lars, Dietrich; Tomas, Shapiro (2015). The Racial Wealth Gap,Institute for Assets and Social Policy,Brandis University
31. Trump, Donald; Bill ,Zanker (2007).Think Big, New York: Harper Collins
32. Trump,D.(2017), Report Brookings experts on Trump's National Security Strategy, Availabel in: <https://www.brookings.edu/.../brookings-experts-on-trumps-national-security-strategy/>
33. The Economist (2016). The New Nationalism, 19 November 2016.
34. Trump used the phrase 'Crooked Hillary' over 240 times in his Tweets from his campaign through the first year of his presidency. Trump Twitter Archive, available at: <http://www.trumptwitterarchive.com/> (accessed 12 March 2019).
35. U.S.Census Bureau (2016).Current Population Survey, Annual Social and Economic (ASEC). from .[http://www.Census.gov/data/tables time-serios/demo/income-poverty/cps-pinc-o5.html](http://www.Census.gov/data/tables/time-serios/demo/income-poverty/cps-pinc-o5.html)(unpublished calculation based on the median annual pay for all women and men who worked full time ,year-round in 2015)
36. Van Beyme, Klaus. (1985). political parties in western democracies, New York: st.martins press
37. Widfeldt, Anders (2010). A fourth phase of the extreme right? Nordic immigration, Available in: edoc.hu-berlin.de/nordeuropaforum
38. Zakaria, Fareed (2016). Populism on the March, Available: <https://www.foreignaffairs.com>